

نازیسم در آلمان - آبادگران در ایران

## کپی طرح آلمان نازی به ایران صادر شده

سناریویی که تشکیل دولت احمدی نژاد در دل آن قرار دارد و توهمات جهانی آن را در سرمقاله شماره گذشته راه توده منتشر کردیم، چنان کپی برداری از رویدادهای سالهای رشد نازیسم در آلمان و فاجعه جنگ جهانی است، که گاه موجب حیرت می شود. این رویدادها که گام به گام هیتلر را به پیشوای آلمان نازی تبدیل کرد و تشابه آنها با آنچه در جمهوری اسلامی می گذرد، گاه چنان است که می توان تصور کرد: « یک تیم ورزیده حکومتی، در سالهای گذشته و با دقت بسیار زیاد طرح حکومت کنونی در جمهوری اسلامی را از روی تحولات خوفناک دهه ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰ آلمان کپی برداری کرده و با شرایط ایران تطبیق داده است. مثلاً بجای "سرویس ملی کار" بسیج جدید را جایگزین کرده، کار و دستمزد حداقل اما توأم با سرکوب خوفناک سیاسی را به ارمغان آورده و با راه انداختن ماشین جنگی زنان را به کارخانه ها فراخوانده است. تشکل ستیزی جنون آسا، تا حد مقابله با تشکل های خودی نیز از ویژگی های این دوران است که در کپی برداری برای ایران عیناً به اجرا گذاشته شده است. تهییج افکار عمومی نیز از دیگر بخش های این طرح است که اکنون با تبلیغ اتم خواهی به قیمت جنگ، از سوی حسین شریعتمداری دنبال می شود و سیمای جمهوری اسلامی و دولت احمدی نژاد به آن پوشش کامل می دهد.»

ما (راه توده) کتاب "هیتلر و آلمان" را با دقت بسیار و چند باره خوانده و ترجمه آن را با دقت و وسواس دنبال می کنیم. به تمام توده ای ها، تمام کسانی که از رویدادهای آن بیمناک اند، به همه آن ها که دسترسی به سایت راه توده دارند و همه سیاسیون و فعالان سیاسی ایران توصیه ماکد می کنیم که این ترجمه را با دقت بخوانند و با اوضاع کنون ایران مقایسه کنند. تردید نداریم که آنها نیز به همان نتیجه ای می رسند که ما رسیده ایم: « آنچه در ایران می گذرد، کپی برداری از طرح های نازی ها در دهه ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰ آلمان است.»

بدین گونه است که ما این ترجمه را، صرفاً یک تفسیر و تحلیل درباره نازیسم در آلمان و روی کار آمدن هیتلر و جنگ دوم جهانی نمی دانیم. اهمیت آن برای ما - در شرایط ویژه ای که ایران در آن قرار گرفته - در حد "کلید رازگشائی تحولات امروز ایران" است، و به همین دلیل در ترجمه و انتشار آن پیگیریم، به همان اندازه که در توصیه به خواندن و پیگیری دقیق آن از سوی خوانندگان اصرار داریم. بخوانید و به دیگران نیز توصیه کنید این کار تحقیقی ارزنده را بخوانند - راه توده

### هیتلر و آلمان ها

(پاریس - ادیسیون سوسیال - ۱۹۸۲)

نوشته "پی یر آنجل" آلمان شناس و تاریخدان مارکسیست فرانسوی

ترجمه علیرضا خیرخواه برای راه توده

در این اواخر برخی تاریخ دانان کوشیده اند نازی ها را از اتهام آتش سوزی رایشتاگ تبرئه کنند، یا تردیدهایی در مورد عاملین آن بوجود آورند؛ یا ادعا کرده اند که تنها "مارینوس لوب" کمونیست هلندی رایشتاگ را آتش زده است، که عملاً ناممکن است. می دانیم ارنست تورگلر و سه بلغار از جمله دیمیتروف - مسئول انترناسیونال کمونیست اروپای غربی - به اتهام مشارکت در آتش سوزی دستگیر شدند.

با آنکه موج پیگرد به سوسیال دمکرات ها و نویسندگان لیبرال نیز رسید، نتایج انتخابات ۵ مارس چندان برای نازی ها امیدوار کننده نبود. آنان در این انتخابات ۴۳,۹ درصد آرا را بدست آوردند، در حالی که آرای محافظه کاران به ۸ درصد رسید. با وجود کارزار ترور و وحشتی که به راه افتاده بود دو حزب کارگری رویهم ۳۰,۶ درصد آرا را بدست آوردند. بیاد آوریم که کمونیست ها و سوسیالیست ها در ۱۹۱۹ حدود ۴۵ درصد و در ۱۹۲۸ نزدیک به ۴۰,۴ درصد آرا را داشتند. ریزش آرا بنابراین انکارناپذیر است. اما در مناطق بسیار صنعتی مانند اسن، دورتموند، هامبورگ، درصد آرای نازی ها کمتر از سطح ملی بود. کمونیست ها با وجود آنکه مورد اتهام و تعقیب قرار داشتند توانستند همچنان ۴ میلیون رای بدست آورند. نازی ها در برلین تنها ۳۱,۳ درصد و در کلن ۳۰,۱ درصد رای آوردند. پرده آخر نمایش آتش سوزی رایشتاگ در ماه سپتامبر با دادگاه لایپزیک اجرا شد. لوب به اعدام محکوم شد و بقیه متهمان تیرئه شدند. دیمیتروف ستایش افکار جهانی را بدست آورد زیرا توانست **گورینگ** را در محاکمات عملا به محاکمه کشد و خشم او را برانگیزد.

در بررسی آتش سوزی رایشتاگ یقینا ضرب المثل لاتینی " کار را کسی کرده که از آن سود برده" برای اثبات مجرمیت نازی ها کافی نیست. مگر نمی شود بهره یک حادثه را برد بدون آنکه در آن دخالت داشت؟ اما بدون اینکه بخواهیم در جزئیات این ماجرا وارد شویم یا تمام نتیجه گیری های "کتاب قهوه ای" را بدون بحث بپذیریم - کتابی که نتایج تحقیقات ضدفاشیست های آلمان با یاری دوستان خارجی آن ها در آن منعکس شده بود - اما نمی توانیم به چندین واقعیت بهت آور اشاره نکنیم. از یکسو می دانیم نازی ها به بهانه ای برای تحت تاثیر قرار دادن مردم و راه انداختن موج ترور نیاز داشتند. از سوی دیگر چرا دستورها و بخشنامه های لازم از قبل آماده بود، بخش نامه هایی که دولت وقت را که در چارچوب نهادهای موجود تشکیل شده بود به دولتی خودکامه و توتالیتر تبدیل می کرد؟

از این گذشته، تازه به مسند رسیدگان قبلا بارها نشان نداده بودند که قادر به انجام پرووکاسیون ها و تحریکات مشابه هستند؟ آنان بارها از روش های مشابه استفاده نکرده بودند؟ گورینگ بدون کمترین تردید یکی از طراحان این عملیات بود. وضع مکانی کاخ او این نظر را تایید می کند. (کاخ گورینگ از طریق یک دالان زیرزمینی - که نویسنده کتاب از آن دیدن کرده - به ساختمان رایشتاگ وصل می شد.)

برخی از فعالان و شاهدان این عملیات نیز بعدها در جریان عملیات معروف به "شب قمه ها" کشته شدند. دکتر "ابرفورهن" یک محافظه کار تیزبین و "هانوسن" که پیشگوی هیتلر و رفیق رئیس پلیس برلین بود به همین سرنوشت دچار شدند. او با بی احتیاطی و بی شرمی در یک حالت شور ساختگی بروز قریب الوقوع یک پیشامد وخیم را به اصطلاح پیش بینی کرده بود. جسد او در یکی از جنگل های اطراف پایتخت پیدا شد.

هیتلر ضمن تحکیم منظم موقعیت خود، تلاش می کرد اعتماد کامل عناصر راست سنتی و سنت گرا را به سوی خود جذب کند. تجلیل شکوهمندی از فردریک بزرگ (شاه پروس سده هیجدهم) در کاخ وی در شهر پتسدام به عمل آمد. بدینسان اتحاد نمادین محکمی میان آلمان پرشکوه گذشته و آلمان نوین ناشی از "انقلاب ناسیونال سوسیالیست" برقرار گردید. دستی که مارشال هیندنبورگ و هیتلر در این مراسم به یکدیگر دادند نماد زنده این اتحاد بود. مارشال پیر دیگر هیچ چیز را از این "سرجوخه بوهمی" دریغ نمی کرد. او بر همه اقدامات هیتلر و از جمله کشتار ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ مهر تایید زد. او دستورنامه هایی را امضا کرد که قدرت خودکامه را به هیتلر تفویض می کرد. هیندنبورگ معتقد بود تاریخ را بدون خونریزی نمی توان نوشت.

فردای انتخابات هیتلر توانست با اکثریت دو سوم آرا اختیارات مطلق را بدست گیرد. این رای در شرایط شانتاژ و جو ترس، نیرنگ، دروغ و تهدید بدست آمد. ضمن اینکه بطور

غیرقانونی مانع از حضور هشتاد و یک نماینده کمونیست در مجلس شده بودند. در میان حاضران تنها نمایندگان سوسیال دمکرات با اعطای این اختیارات مخالفت کردند. از این پس مجلس دیگر جز یک اتاق ثبت، یک چارچوب رسمی چیزی دیگر نبود و تمام امتیازهایش را از دست داد. برخی تاریخدانان این رای به خودکشی را غیرقابل فهم می دانند، رایی که در نتیجه ها را بر "انقلاب" نازی ها گشود.

"هوگن برگ" محافظه کار که قبلا اطمینان می داد هیتلر را "مدیریت" خواهد کرد، در همان پایان ژوئن ۱۹۳۳ کرسی خود را از دست داد. گرایش فرمیست جنبش کارگری تصور می کرد با صبر، پشتکار و سازش رفتار مساعدتری با او خواهد شد. لیپارت یکی از رهبران سندیکایی پیوندهای سنتی اش را با سوسیال دمکراسی گسست و در ۲۳ مارس به هیتلر پیشنهاد همکاری داد. در همین حال رهبران سندیکالیست پذیرفتند در مراسم روز کارگر که هیتلری ها عوامفریبانه به خود گرفته بودند شرکت کنند. تعطیلی روز اول مه در پای "تامپل هوف" برلین بصورت راه پیمایی عظیمی از کارفرماها، کارگران و کادرها برگزار شد که "دست در دست هم در یک شور میهنی" تظاهرات می کردند. اما این پذیرش بندگی نیز بی ثمر بود. از فردای همان روز، یعنی دوم ماه مه دفاتر سندیکاها مورد یورش قرار گرفت و اموال آنان ضبط گردید.

بخشی از سوسیال دمکراسی که از رهنمودهای هیئت رهبری تبعیدی حزب در پراگ تبعیت نمی کرد، امیدوار بود با اخراج یهودی ها از مقامات بالای حزبی و گسستن پیوندها با انترناسیونال سوسیالیست به بقا ادامه دهد. این بخش تا پشتیبانی از سیاست خارجی هیتلر نیز پیش رفت. اما آن نیز از سرنوشت دیگران گریزی نداشت و در پایان ژوئن حذف شد. نسبتا عجیب بود که سازمان های نظیر مرکز کاتولیک یا سوسیال دمکراسی که در گذشته این چنین در برابر بیسمارک متهور بودند، با نیپایی از صحنه سیاسی خارج شدند. این چند نمونه نشان می دهد که هیتلری ها بطور منظم و پیگیر اقدام می کردند و اجازه نمی دادند هیچ چیز آنان را از هدف خود منحرف کند.

دولت که بیش از پیش نیرومند می شد، علیرغم وعده های قبلی، خودمختاری ایالت ها را از آنان ستاند. اختیارات ایالت ها بتدریج به دفاتر حزب نازی واگذار می شد. بالاترین مسئولیت ها تقریبا همیشه توسط چند شخص معین اعمال می شد: گولیتتر و رایشتس تاهلر که فرماندار واحد محلی حزب نازی و از ۱۹۳۳ به بعد نماینده دولت محسوب می شد. قانون ۱ دسامبر ۱۹۳۳ وحدت حزب و دولت را اعلام کرد. ولی همچنان نوعی از دوگانگی باقی ماند. کادری های نازی عرصه سیاسی را برای خود نگه داشتند، در حالی که وظایف اقتصادی به "کارشناسان" سپرده شد. رهبری حزب مواظب بود از هر گونه مداخله نابهنگام و خود بخودی پایه حزبی در مسایل اقتصادی، اداری یا نظامی جلوگیری کند. هیتلر و دیگر رهبران حزب هیچ گونه سازمانی را ولو "نازی" که احتمال داشت از تسلط آنها و پیروی از قوانین آن ها خارج شود تحمل نمی کردند. حتی شاخه های پیوند خورده به آنان نیز از هر گونه استقلال محروم شدند. همین وضع برای حوزه های حزب نازی در کارخانه ها و "جبهه کار" نازی ها که میلیون ها کارگر عضو داشت وجود آمد.

موقعیت سه وزیر نازی روزبروز بیشتر تحکیم می شد. گوبلز با عنوان وزیر تبلیغات و اخبار وارد کابینه شد. نقش او دارای اهمیت درجه نخست بود. او افکار عمومی را برای پذیرش فداکاری برای اربابان جدید آماده می کرد. او به هر کاری متوسل می شد تا روحیه مردم را مطابق تبلیغات بسازد. تحت نفوذ گرفتن مردم برای او از این رو نیز بسیار ساده تر شده بود که تمام وسایل "ارتباط جمعی"، هنر و ادبیات در اختیار او قرار گرفته بود. از سوی دیگر حکومت سیاست هایی را در پیش گرفته بود که بدون هیچگونه نزدیکی به سوسیالیسم پیامدهای بحران در حال عقب نشینی را کاهش می داد. بسیاری از کارگران بتدریج شغلی

می یافتند و دیگر وحشت از دست دادن کارشان را نداشتند. در این شرایط از اینکه می دیدند حقوق مدنی و خاص آنان کاهش یافته یا از بین رفته چندان نگران نمی شدند.

صدها هزار جوان در "سرویس ملی کار" به خدمت گرفته شده و مغزشویی می شدند. این نیروی کار فراوان و تقریباً رایگان بود که از جمله بزرگ راه‌ها را ساخت. هر چند دستمزدها ناچیز بود، اما برخلاف گذشته فرد دیگر به حال خود رها نشده بود، گرسنگی او پذیرفته نمی شد، محکوم به بیکاری و بی عملی نبود. از همه مهمتر خود را مجدداً مفید احساس می کرد.

دستمزد کارگران کمتر از ۱۹۲۸ بود، اما بازگشت تدریجی ثبات جایگزین از دست دادن برخی امتیازها می شد. زنان که در ابتدا به "بازگشت به خانه" تشویق می شدند، بعدها به تولید نظامی فراخوانده شدند. در این شرایط دستمزد خانواده امکان حداقلی از آسایش را فراهم می کرد. امنیت اشتغال دستاوردی گرانبها برای همه آنانی بود که عذاب بیکاری و ناامیدی ناشی از محرومیت و فقدان کامل چشم انداز را دیده بودند. افق زندگی دیگر بسته بنظر نمی آمد. هیتلر که معتقد بود سیاست مهمتر از اقتصاد و مسایل اجتماعی است به زودی اهمیت حیاتی این مسئله را دریافت و فهمید که باید به هر قیمت شده آن را حل کند. وی تلاش کرد تا دستگاه تولید را به کار اندازد و تعداد شغل‌ها را افزایش دهد.